رحلت والدین شهدا و یک خسران بزرگ برای جامعه

# گنجینه‌ای از خاطرات از دست رفته

## پاییز امسال ۵ پدر یا مادر «سه‌شهید» از دنیا رفته‌اند و تنها در طول ۱۰ روز از شهریور، ۱۲ نفر از والدین «دو شهید» دار فانی را وداع گفته‌اند

**احمد محمدتبریزی**

**در میان انبوه خبرهای مختلفی که در سال‌های پایانی دهه نود می‌شنویم، بعضی از اخبار آنگونه که باید و شاید دیده نمی‌شوند. اخباری تلخ که خبر از یک اتفاق مهم تاریخی می‌دهند و نباید ساده از کنارشان بگذریم. خبر هجرت و پر کشیدن والدین شهدا در ماه‌های اخیر، بارها منتشر و متأسفانه در میان حجم بالای اخبار کمتر دیده شد. خبرنگاران حوزه ایثار و شهادت به واسطه کارشان بیشتر از هر قشر دیگری با این جنس از اخبار آشنا هستند و هر بار که پدر یا مادر شهیدی از دنیا می‌رود، می‌دانند که چه گنجینه بزرگی از دست رفته است. با عروج هر کدام از این عزیزان سال‌ها حرف و خاطره از بین می‌رود و دریایی از حسرت و اندوه برجای می‌ماند. چه ناگفته‌ها و درد دل‌هایی در سینه این پدر و مادران نهفته بود که هیچ‌گاه فرصتی برای ابراز و گفتنش مهیا نشد.**

پدر شهیدان عرب‌سرخی در کنار رهبر انقلاب

### خاطرات والدین شهدا نیاز نسل جوان

با پایان یافتن دفاع مقدس، خانواده شهدا مسئولیت مهم و تاریخی انتقال مفاهیم شهدا را برعهده گرفتند. اوایل دهه ۷۰ که زمان زیادی از پایان جنگ نگذشته و فضای جامعه همچنان متأثر از جنگ بود، شاید خیلی موضوع روایتگری و گفتن از شهدا در جامعه احساس نمی‌شد، چراکه مردم از نزدیک دفاع مقدس را لمس کرده و خانواده‌های بسیاری با حضور جوانانشان در جبهه از واقعیت‌ها و ظرفیت‌های دفاع مقدس آگاه بودند. اما رفته‌رفته نسل‌ها عوض شدند و نیازها و دغدغه‌های جوانان نیز تغییر کرد. هر چه از دفاع مقدس دور شدیم گفتن از ایثار شهدا و دلاوری رزمندگان بیشتر احساس شد. نوجوانان و جوانان تصویر روشن و درستی از دفاع مقدس و واقعیت‌های آن نداشتند و نیاز بود تا به طرق مختلف برایشان از جنگ و جبهه گفته شود. جامعه با گذشت زمان از فضای معنوی جبهه‌ها فاصله گرفته و مادی‌گرایی بر تفکر عموم جامعه غلبه کرده بود. در چنین فضایی گفتن از آن حال و هوای معنوی و عرفانی دفاع مقدس بیشتر احساس می‌شد.

در چنین شرایطی والدین شهدا یکی از بهترین راویانی بوده و هستند که بخشی از گنجینه جنگ را ذیل خاطرات خود دارند. آنها همان کسانی هستند که رزمندگان را در دامان خود پرورش داده و از سبک زندگی‌شان، از ادب و تربیتشان و از اهداف و آرمانشان سخن‌ها دارند. آنها این بار سنگین را به دوش کشیدند تا جامعه بیشتر با مرام شهدا آشنا شود. جوانان تشنه شنیدن چنین حرف‌هایی بودند و پدر و مادران شهدا با کلامی ساده و دلنشین از عزیزانشان می‌گفتند. از اینکه جگرگوشه‌شان بنا بر مسئولیتی که روی شانه‌هایش احساس می‌کرد، درس، دانشگاه و کارش را رها کرد و جانش را در طبق اخلاص گذاشت.

حالا با گذشت زمان سن والدین شهدا بالا رفته و بسیاری از آنها دچار بیماری و کهولت سن شده‌اند. از این رو در سال‌های پایانی دهه سوم پس از جنگ، اخبار فوت والدین شهدا بیشتر شده است و هر از گاهی یکی از این عزیزان مهمان فرزندان شهید خود می‌شوند. رحلت آنها این تلنگر را به ما می‌زند اگر دیر بجنبیم و به ثبت و ضبط خاطرات آنها نپردازیم، زمانی طول نمی‌کشد که جنگ از روایتگرهایی که والدین شهدا نام دارند، به کلی محروم می‌شود.

### چشم‌انتظاری‌های مادران ۳ شهید

در چند ماه اخیر پنج پدر یا مادر سه شهید از دنیا رفته‌اند و این یک خسران بزرگ به شمار می‌رود. همچنین بنا بر اخبار ادارات کل بنیاد شهید و امور ایثارگران از استان‌های مختلف در شهریور ماه امسال، تنها در طول ۱۰ روز ۱۲ نفر از والدین دو شهید دار فانی را وداع گفتند. اگر به این آمار درگذشت پدر و مادرانی که یک فرزندشان در جبهه شهید شده‌اند را اضافه کنیم، متوجه خواهیم شد چه ظرفیت عظیمی در مدت زمان کوتاهی از دست رفته است. ظرفیت‌هایی که دیگر بازنخواهند گشت و امروز اگر می‌توانیم باید کاری برای ثبت خاطراتشان انجام دهیم.

مهر ماه امسال حاجیه خانم خاور لطفی‌پور جهرمی مادر سه شهید محمدباقر، محمدحسن و محمدکاظم شبیری رحلت کردند و ناگفته‌های زیادی را با خودشان بردند. همچنین دو فرزند این مادر قهرمان به نام محمدحسین و محمدصادق نیز از جانبازان سرافراز جنگ تحمیلی هستند. این مادر عظیم‌الشأن در حالی سه فرزندش شهید شدند که پیکر یکی از آنها به نام محمدحسن هیچ‌گاه به خانه بازنگشت و برای بازگشت پیکر پسر دیگرش محمدباقر ۲۴ سال چشم‌انتظاری کشید. شهید محمدحسن شبیری با عضویت بسیجی در تاریخ ۲۹ آذرماه ۱۳۶۰ در عملیات طریق‌القدس در جبهه بستان در سن ۳۰ سالگی به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر پاکش تاکنون تفحص نشده است. شهید محمدباقر شبیری نیز در تاریخ ۲۲ فروردین ماه ۱۳۶۲ در عملیات والفجر یک به شهادت رسید و مادر شهید سال‌ها منتظر آمدن خبری از فرزندش بود. در نهایت در زمستان سال ۱۳۸۵ پیکر شهید تفحص و در زادگاهش در جهرم به خاک سپرده شد.

سینه این مادر شهید لبریز از حرف و درد بود و هیچ کس بهتر از او نمی‌توانست از ایثار و از خودگذشتگی و از فداکاری و عظمت کار یک مادر بگوید. در چنین زمانه‌ای هیچ کس بهتر از ایشان نمی‌توانست برای مادران امروزی از نحوه تربیت فرزندان صالح سخن بگوید و معنای حقیقی عاقبت‌بخیری فرزند را برایشان توضیح دهد.

> حالا با گذشت زمان سن والدین شهدا بالا رفته و بسیاری از آنها دچار بیماری و کهولت سن شده‌اند. از این رو در سال‌های پایانی دهه سوم پس از جنگ، اخبار فوت والدین شهدا بیشتر شده است و هر از گاهی یکی از این عزیزان مهمان فرزندان شهید خود می‌شوند. رحلت آنها این تلنگر را به ما می‌زند اگر دیر بجنبیم و به ثبت و ضبط خاطرات آنها نپردازیم، زمانی طول نمی‌کشد که جنگ از روایتگرهایی که والدین شهدا نام دارند، به کلی محروم می‌شود

### پدری رزمنده با ۳ شهید

حاج آقا حبیب‌الله حسینی بهرمانی پدر شهیدان سرافراز حسن، علی و مهدی حسینی بهرمانی در آبان ماه امسال به فرزندان شهیدش پیوست. ایشان از رزمندگان دفاع‌مقدس بود و پس از شهادت دو فرزندش همراه دیگر فرزندان در جبهه‌های دفاع مقدس حضور یافت. شهید مهدی حسینی بهرمانی در عملیات بیت‌المقدس ۷ در شلمچه و حسن حسینی بهرمانی در منطقه دشت عباس با تیر مستقیم به درجه رفیع شهادت نائل آمدند. شهید علی حسینی بهرمانی در عملیات والفجر ۳ در منطقه مهران مفقود و پس از ۱۳ سال پیکرش شناسایی شد و به زادگاهش بازگشت. این پدر بزرگوار نیز در کنار از دست دادن سه جوان رشیدش سال‌ها منتظر آمدن پیکر جگرگوشه‌اش بود.

در آبان ماه امسال پدر شهیدان ابول پورمفرد در سن ۹۲ سالگی به علت کهولت سن و ایست قلبی در شهرستان شیراز دعوت حق را لبیک گفت. شهیدان احمدرضا، غلامحسین و محمدرضا ابول پورمفرد به ترتیب اول آبان ماه سال ۱۳۵۹، ششم مهرماه سال ۱۳۶۵ و ۲۳ خردادماه سال ۱۳۶۷ در مناطق آبادان و اروندرود به شهادت رسیدند. پدر شهدا از دلاوران تنگستان بود که با انگلیسی‌ها مبارزه می‌کرد. با شروع جنگ تحمیلی، پدر شهیدان در جبهه حاضر می‌شود: «چهار سال در آبادان راننده تانکر آب جبهه بودم و در پشتیبانی و تدارکات مشغول شدم. عراقی‌ها می‌خواستند پالایشگاه را بزنند. قطعات را از آنجا به شهرهای دیگر منتقل کردیم تا از بین نروند. احمدرضا که به ورزش رزمی علاقه زیادی داشت همان روزهای اول جنگ به جبهه آمد و دوم آبان ماه سال ۱۳۵۹ به شهادت رسید. غلامحسین ۲۷ ساله بود که ازدواج کرد. چند ماه از ازدواجش می‌گذشت که عازم منطقه شد. به واسطه دقت و هوشی که داشت، فرمانده مرز آبی آبادان شد و پس از چند سال حضور در جبهه در سال ۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید.»

او از ماجراهایش برای فرزندانش تعریف می‌کرد. فرزندانش تحصیلکرده و مبارز بودند. محمدرضا دانشجوی لیسانس زبان فرانسه بود و در دانشگاه شهید بهشتی تهران تحصیل می‌کرد. پدر شهیدان درباره محمدرضا می‌گوید: «او دانشجوی کارشناسی زبان فرانسه بود. در دانشگاه طوری برخورد کرده بود و آنقدر باهوش و با استعداد بود که استادش آمده بود خانه ما می‌گفت این پسر از استادهایش بهتر و بیشتر می‌داند. محمدرضا در اسفندماه سال ۱۳۶۶ در عملیات والفجر ۱۰ در حلبچه شیمیایی و مجروح شد. او در گردان امام مهدی(عج) لشکر ۱۹ فجر خط‌شکن بود و سرانجام در عملیات بیت‌المقدس ۷ به تاریخ ۶۷/۳/۲۳ در پاسگاه زید به شهادت رسید.»

### تلخی پاییز با رحلت والدین شهدا

در آذر ماه باز هم خبر تلخ درگذشت والدین شهدا به گوش رسید. حاجیه خانم عشرت مینا مادر مکرمه سه شهید گرانقدر سیدعلی محمد سیدمحمد مهدی و سیدمحمدجواد فرصتیان» در ۱۶ آذر ماه به دلیل کهولت سن و ایست قلبی دعوت حق را لبیک گفتند و به فرزندان شهیدش پیوستند. شهیدان سیدمحمدجواد، سیدمحمدمهدی و سیدعلی محمد فرصتیان به ترتیب در سال‌های ۱۳۶۰، ۱۳۶۱ و ۱۳۶۵ در مناطق کرخه، خرمشهر و فاو به شهادت رسیدند.

همچنین چند روز پیش حاج‌آقا حسین عرب سرخی پدر شهیدان سرافراز مجتبی، محسن و محمدرضا عرب سرخی از میانمان رفتند تا یکی دیگر از ذخایر معنوی‌مان را از دست دهیم. شهید مجتبی عرب سرخی ۱۵ اردیبهشت سال ۶۱ در عملیات بیت‌المقدس، محسن عرب سرخی ۲۳ اسفندماه سال ۶۳ در جزیره مجنون و محمدرضا عرب سرخی ۲۱ دی ماه ۶۵ در عملیات کربلای ۵ به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

در کنار والدینی که سه شهید تقدیم انقلاب کرده‌اند، در پاییز امسال بیش از ۱۰ پدر یا مادر شهید از دنیا رفته‌اند. حاج سیدمهدی آوینی، پدر شهید بزرگوار مرتضی آوینی، پدر شهیدان سیدعلی و سیدیوسف موسوی امیری، پدر شهیدان سیدرحمت و سیدمحسن حسینی و پدر شهیدان رجب و علیرضا یداللهی در همین چند وقت اخیر از جمع‌مان رفتند. همچنین مادر شهیدان سیدمهدی و سیدعلی سیدجوادی، مادر شهیدان رحمت‌اله و لطف‌اله هاشم‌زاده، مادر شهیدان اباذر و رحمان مهدی‌پور، مادر شهیدان حسنعلی و حسینعلی بابایی، مادر شهیدان رضا و سهرابعلی نجفی‌گیری و مادر شهیدان علی و حسین طالبی نتاج به دیار حق شتافتند و به فرزندان شهیدشان پیوستند.

پدر و مادر شهدا برکت این مملکت هستند. وجودشان نعمتی است و تا در قید حیات هستند باید از وجودشان استفاده کنیم. سرکشی به آنها و نشستن پای صحبت‌هایشان باعث شور و شعفشان می‌شود. هر کاری که می‌خواهیم برای این بزرگواران انجام بدهیم باید همین حالا انجام دهیم و تعلل و سستی افسوس و حسرت را برایمان به همراه خواهد داشت. از همه مهم‌تر باید از این گنجینه‌های عظیم استفاده کنیم و پای خاطرات و درد دل‌هایشان بنشینیم. امروز بزرگ‌ترین مأموریت آنها که دل در گرو ارزش‌های دفاع مقدس دارند موضوع جمع‌آوری خاطرات و استخراج آن برای نسل‌های آینده است. زمان با سرعت به پیش می‌راند و قبل از آنکه دیر شود، باید آستین‌های همت را بالا زد و پای صحبت‌های والدین شهدا نشست. نهضت جمع‌آوری خاطرات باید مأموریت این روزهای همه ما باشد.

پدر شهیدان حسینی بهرمانی

وادی کتاب

معرفی کتاب «شب‌های بی‌آسمان»

## لحظاتی پر از شکنجه و خشونت

**نرگس انصاری**

**«شب‌های بی‌آسمان» به قلم محمد محمودی نورآبادی خاطرات دوران اسارت رمضانعلی زارعی از دوران اسارت را بازگو می‌کند. اگر چه راوی، در پیش زمینه این اثر ۱۷۵ صفحه‌ای و حتی در لابه‌لای اسارت، مروری هم به زندگی خود در شهر خرامه فارس دارد. این کتاب با انتشارش مخاطبان زیادی پیدا کرد. با هم نگاهی به داشته‌های آن می‌اندازیم.**

رمضانعلی، دانش‌آموز دبیرستانی مثل بقیه دوستانش راغب حضور در جبهه است و بالاخره در فروردین ۱۳۶۵ از دنیای میز و نیمکت کلاس دوم دبیرستان بهشتی خرامه رهسپار جبهه می‌شود. در گردان بهداری لشکر ۱۹ فجر و در کسوت امدادگر آموزش می‌بیند و مشغول می‌شود. با شروع عملیات در منطقه فکه رمضانعلی سهم گردان امام حسین (ع) می‌شود و باید اندوخته خود را از یک ماه آموزش در بستن زخم مجروحان و انتقال آنها به کار بندد.

«هنوز درست به پشت خاکریز نرسیده بودم که از ناحیه ران مجروح شدم. اول انگشت‌هایم

> شب‌های بی‌آسمان، اگرچه پر از شکنجه و خشونت است اما از صحنه‌های طنز هم خالی نیست. درک و فهم آزادی از اسارت هم در کلام رمضانعلی حلاوت خاص خودش را دارد

داغی خون را لمس کرد و بعد زیر نور منورها رنگ سرخش را هم دیدم. با داد و فریادی که به راه انداختم، یکی از رزمنده‌ها وضعیتم را متوجه شد و کمکم کرد. مرا کشان کشان به سنگری پشت خاکریز رساند. آنجا صحنه وحشتناکی دیدم که برایم باورکردنی نبود. رزمنده‌ای بدنش بر اثر آتش عقبه آرپی‌جی در حال سوختن بود. نمی‌دانم چرا هیچ کاری برای نجات خودش نمی‌کرد. شاید گیج بود. شاید هم دست‌هایش کارایی نداشت. افتاده بود و در حالی که از پیراهنش شعله‌های آتش بلند می‌شد، با صدای بلند ذکر می‌گفت. اصلاً ناله نمی‌کرد و فقط نام خدا و ائمه بر زبانش جاری بود. درد خودم را فراموش کرده بودم. هر طور شده، خود را روی زمین کشیدم و به او نزدیک شدم. با عجله لباس‌هایش را از تنش جدا کردم. یکی دو بار هم دست‌هایم سوخت و انگشت در دهان فرو بردم. بعد هم گوشه‌ای نشستم و به تن عریانش خیره شدم.» (از متن کتاب/صفحه ۲۰)

از اینجا دیگر قصه زندگی رمضانعلی غم‌انگیز می‌شود. او در حال و هوای مجروحیت و در دل شب، از هوش می‌رود. زمانی بیدار می‌شود که ناخواسته خودش را در شرایطی کاملاً متفاوت می‌بیند. «روشنایی چشمم را می‌زد. چند بار پلک زدم. آفتاب بالا آمده بود. با صداهایی که دور و اطرافم شنیده می‌شد، تنم به مور مور افتاد و دلم ریش ریش شد. همه عربی صحبت می‌کردند. به سختی تکانی خوردم و به اطرافم نگاه کردم. تعداد زیادی از افراد دشمن آنجا در تکاپو بودند. در واقع در محاصره کامل آنها بودیم. تعدادی از افراد ما به اسارت در آمده بودند. باورنکردنی بود. پلک روی هم گذاشتم و از همه جا و همه چیز قطع امید کردم. چطور می‌توانستم قید همه چیز را بزنم؟ تصویر پدر و مادر، خانه و مدرسه، کوچه، شهر، نانوایی، بقالی و همه و همه در نظرم مجسم شده و در هم و برهم می‌شدند. کوهی از پرسش و سؤال روی سرم آوار می‌شد. با خود می‌گفتم: «آیا دیگه خرامه را نخواهم دید؟ آیا در مسیر شیراز و شهرم هیچ‌گاه سوار بر مینی‌بوس از محله سعدی نخواهم گذشت و از پس شیشه به گنبد فیروزه‌ای سعدی زل نخواهم زد؟ آیا گرمی بوسه‌های مادر را بر گونه‌های خود حس نخواهم کرد و هر صبح برایش دست تکان نخواهم داد و هیچ‌گاه بر نیمکت مدرسه نخواهم نشست؟...»

و به این ترتیب، رمضانعلی با تنی زخمی و از نا و نفس افتاده، وارد دنیای خشن اسارت می‌شود. نوجوانی که امید داشت بعد از عملیات، به شهر و دیار خودش برگردد و برای همکلاسی‌ها از خاطرات تلخ و شیرینش بگوید، حالا خودش را در اسارت دشمنی می‌دید که شکنجه را تفریح و سرگرمی خود می‌دانست. رمضانعلی اما نکته‌های جالبی را هم در لایه‌های زیرین دنیای شکنجه و اسارت تجربه می‌کند و به ماهیت بینش فرهنگی بعثی‌ها و عدم شناختشان به فرهنگ ایرانی، بیشتر پی می‌برد. «یک روز افسر اردوگاه دستور داده بود تمامی اسرا در محوطه جمع شوند. پس از صحبتی طولانی در آن هوای داغ که پوست بدن را کباب می‌کرد، شروع کرد در مورد شیوه استفاده از قاشق صحبت کردن. بعد قاشقی را بالا گرفت و پرسید: «آیا می‌دانید این چیست و با آن چه کار می‌کنند؟» اسرا با تمسخر سر تکان می‌دادند. او با لحنی جدی و در حالی که فحش و ناسزا می‌گفت، ادامه داد: «سگ پدرها! این قاشق است و با آن غذا می‌خورند... اینطوری!» آن روز خیلی به حماقتشان خندیدیم...»

شب‌های بی‌آسمان، اگرچه پر از شکنجه و خشونت است اما از صحنه‌های طنز هم خالی نیست. درک و فهم آزادی از اسارت هم در کلام رمضانعلی حلاوت خاص خودش را دارد: «... همین که درهای سلول به روی ما باز شد و برای هواخوری به محوطه اردوگاه رفتیم، ناگهان خبری بین اسرا دهان به دهان شد که همه را بهت زده کرد. خبری که به ظاهر چندان هم مهم نمی‌آمد. اینکه صدام بخواهد ساعت ۱۰ پیام مهمی را از تلویزیون دولتی اعلام کند، می‌توانست هیچ ربطی به ایرانی اسیر نداشته باشد. مثلاً می‌توانست در خصوص توجیه اعدام دسته جمعی تعدادی از خائنان به حزب بعث باشد.»

این اثر را انتشارات آسمان هشتم در شیراز چاپ کرده است. کتابی که برای شناخت ماهیت اسارت و نوع برخورد بعثی‌ها و مقاومت مردانه شیر بچه‌های ایرانی خواندنی و قابل تأمل است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۲۲

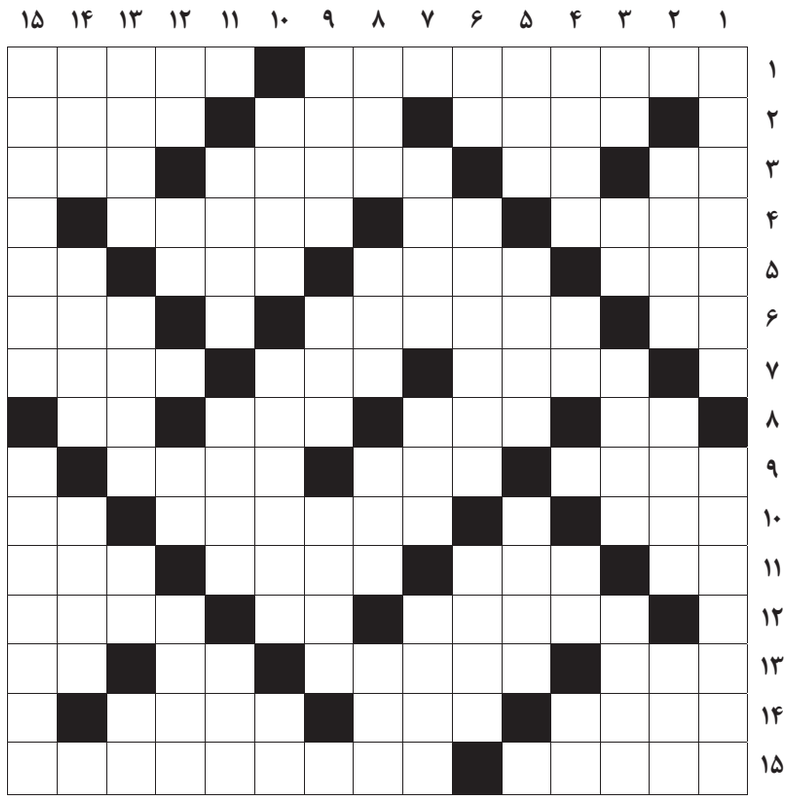

### از راست به چپ

■۱- کشور دوشنبه- عکس العمل ■۲- نوعی قایق – شناسنامه- نوعی اسباب بازی ■۳- تکیه بر پشتی – پیچیدن – گاوچران امریکایی – شهر باران ■۴ – اسوه و مدل – فونداسیون – سخت‌ترین گوهر ■۵- پله پرتاب – از جهات اصلی – قرض بانکی – صدمه و آسیب ■۶- ابر غلیظ – نوعی شیرینی خرمایی – پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات ■۷- نوعی غذای فرنگی – فهمیدن – دیرک خیمه ■۸- دایره – شهر شب فرانسه – خسیس – تاکسی در کشویی ■۹- لباس زنان هندی – خالص – عدد چهار یونانی ■۱۰- چرک و کثافت – عامل ایجاد بیماری – ضمیر اشاره ■۱۱- زبانه آتش – کوچک‌ترین جزء در علوم رایانه – پول استرالیا – گنج ■۱۲- درخشش – هنوز انگلیسی – نویسنده بینوایان ■۱۳- نوبت بازی – درک و فهم متقابل – از کلمات پرسشی – شراب شاعرانه ■۱۴- نوعی میمون – گهواره – شیرینی میوه ای ■۱۵- فراموشی – مربی منچسترسیتی

### از بالا به پایین

■۱- بیماری کم‌خونی ارثی – آشفته و حیران ■۲- زنبور عسل بارور – برقرار و در حال کار – الفت ■۳- بالابر ماشین – امر به گفتن – اصلاحات – بازیکن سابق آاس رم ایتالیا ■۴- رود مرزی چین و کره شمالی – علامت مفعول – مخترع تلفن – رام نشده ■۵- گیاه گونی – از منابع مهم ثروت – از نمازهای واجب ■۶- آب آذری – پرنده شناگر – از وسایل ارتباطی ■۷- میوه موکتی – شیشه آزمایشگاه – کلیسای ارامنه اصفهان ■۸- خمیازه – مکانی در زندان‌ها – درخت لرزان – وسنی ■۹- نجیبان – بلدرچین – هم‌صحبت ■۱۰- مروارید – قرارداد – خیس ■۱۱- کبوتر صحرایی – چهارپا – کشور انجامنا ■۱۲- نوعی ویتامین – مخفف هستم – یزدان – گل همیشه بهار ■۱۳- مسابقه اسب دوانی – حکم شرعی – کجاست – ضمیر مخاطب ■۱۴- سلاح زنبور – کوره گچ‌پزی – صمغ درخت ■۱۵- سبک معروف کاراته – کشور عضو اوپک امریکای جنوبی

### جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | ۸ | ۴ | | ۹ | | |
| ۶ | ۷ | | | | | | | |
| | ۳ | | | ۹ | | ۵ | | |
| | | ۵ | ۳ | | | | ۷ | ۸ |
| ۴ | | | | | ۱ | | | |
| ۹ | | | | | ۲ | | | |
| | | | ۷ | | | | ۲ | |
| | | | ۲ | | | | ۴ | |
| | ۵ | ۱ | | | | | | |

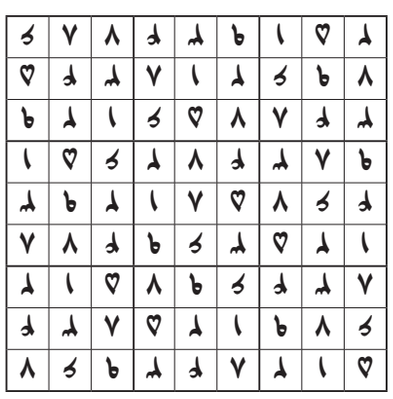

### جدول کلمات متقاطع
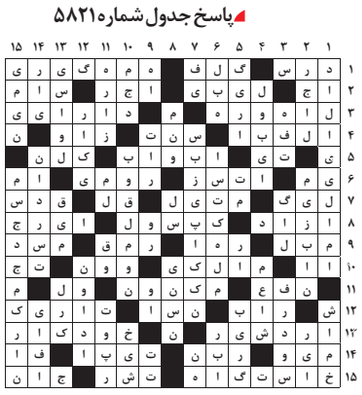
پاسخ جدول شماره ۵۸۲۱